

متن پرسش

سلام خدمت استاد عزیز: جمعی دانشجو و طلبه هستیم، که در قسمت شورای واحد آموزش و تربیت مجموعه ای فرهنگی فعالیت می کنیم و برنامه های آموزشی و تربیتی برای جوانان مسجد و محله خود برگزار می کنیم. در راستای رشد مبانی تربیتی خود و فراگیری شیوه تربیتی اسلام، چه برنامه مطالعاتی پیشنهاد می کنید؟

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: فکر می کنم با مباحث «معرفت النفسی» مثل آن که در کتاب «جوان و انتخاب بزرگ» آمده و بحث هایی که در رابطه با انقلاب اسلامی شده؛ بتوانید با آن عزیزان مرادده داشته باشید. بحث «ولایت فقیه» نیز آن ها را متوجهی عطایی که خداوند در این تاریخ به بشر داده است، می کند. درس گفتار بحث ولایت فقیه را در ذیل برایتان ارسال می کنم. موفق باشید

مبانی حکومت دینی

در رابطه با جایگاه انقلاب اسلامی دو نکته را باید مدّ نظر داشت؛ یک نکته در مورد جایگاه آن به عنوان نظام دینی، در مبانی عقلی و شرعی است و نکته ی دیگر جایگاه تاریخی و اهدافی است که دنبال می کند. در رابطه با مبانی عقلی و شرعی نظام دینی به طور مختصر می توان موارد زیر را برشمرد:

۱. در مباحث عقلی این نکته روشن است که در هر موضوعی همواره مقام وحدانی، عامل حفظ و بقای جنبه های کثرت در آن موضوع است، مثل روح انسان که به عنوان مقام وحدانی عامل حفظ و بقای بدن است و تا نظر به بدن دارد مانع می گردد تا بدن متلاشی شود و بین سلول های آن گسستگی ایجاد گردد.

از آن جایی که جامعه عبارت است از مجموعه ای از افراد که جهت رفع حوائج خود کنار هم آمده اند، اگر از طریق پذیرش حکم حضرت احد به مقام وحدت متصل نشود، نمی تواند دارای بقاء و حیات حقیقی باشد و به مقصدی که به دنبال آن است دست یابد، بلکه حیاتش دروغین و انسجامش وهمی خواهد شد. مثل بدن مرده ای است که به واقع انسجام و یگانگی حقیقی ندارد و در آن صورت اعضای آن در اختیار یک هدف واقعی قرار نمی گیرد و زمانی نمی گذرد که متلاشی می شود. پس باید نظام اجتماعی انسان ها، همچون نظام فردی شان، تحت تدبیر و حاکمیت حضرت «أحد» باشد تا به ثمره ی حقیقی

دست یابد و بر اساس قاعده‌ی ارتباط کثرت‌ها به وحدت، ادامه‌ی حیات متعالی در آن فراهم باشد.

۲. خداوند در سوره‌ی شوری آیه‌ی ۹ می‌فرماید: «فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ» یعنی فقط خدا «ولی» است و لذا فقط حکم خدا باید در امور انسان‌ها - اعم از امور شخصی و اجتماعی- حاکم باشد، و هرگونه حاکمیتی در امور انسان‌ها که مظهر حکم خدا نباشد، خلاف واقعیت جاری در هستی است.

۳. برای حاکمیت حکم خدا بر انسان مختار، «نبی» و «امام» نیاز است. پس نبی و امام آینه‌ی نمایش حکم خداونداند و هیچ چیزی از خود ندارند، مثل آینه که صرفاً حکایت‌کننده و نمایش‌دهنده‌ی وجود شخصی است که در مقابل آن است. در همین راستا امام باقر(علیه السلام) می‌فرماید: «بَلْ قُلُوبَنَا أَوْعِيَةٌ لِمَشِيَّةِ اللَّهِ فَإِذَا شَاءَ شِئْنَا» [۱] قلب‌های ما ظرف خواست و مشیت خداوند است چون او بخواهد ما می‌خواهیم.

۴. در زمان غیبت امام زمان(عجل الله تعالی) برای این‌که رابطه‌ی انسان‌ها و جامعه با حضرت احد قطع نشود و حکم خدا در امور انسان‌ها - اعم از امور شخصی و امور اجتماعی- جاری و حاکم باشد، ضرورت دارد یک کارشناس کشف حکم خدا از طریق کتاب و سنت، در صحنه‌ی مدیریت بالای جامعه باشد تا این نیاز برآورده شود و جایگاه مراجع صاحب فتوی در امور فردی و ولی فقیه در امور اجتماعی بر همین مبنا است.

۵. خدایی که براساس حکمت بالغه‌اش هیچ نیازی را بی‌جواب نمی‌گذارد و بر همین اساس پیامبر و امام را برای بشر می‌پروراند [۲] در زمان غیبت امام زمان(عجل الله تعالی) چون جامعه نیاز به یک فقیه اعلم و شجاع و متقی دارد، این چنین فقیه‌ی را هم می‌پروراند. حالا وظیفه‌ی مردم این است که از طریق خبرگان فقیه‌شناس او را کشف نمایند و اگر افراد در این مورد حساسیت لازم را به‌کار نگیرند و تلاش نکنند، گرفتار حاکمانی می‌شوند که افکار و خواست‌های خودشان را بر مردم حاکم می‌کنند. در حالی که فقیه، حکم خدا را بر جامعه حاکم می‌کند، حکمی که مطابق فطرت همه‌ی انسان‌ها است و تمام ابعاد وجودی انسان را رشد می‌دهد.

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در کتاب ولایت فقیه با استدلال به لزوم وجود مؤسسات اجرایی و ضرورت اجرای احکام اسلام و ماهیت و کیفیت قوانین اسلام (احکام مالی، احکام دفاع ملی و احکام احقاق حقوق و احکام جزایی) و لزوم وحدت بین امت اسلام و ضرورت قیام علما برای نجات مردم مظلوم و محروم و همچنین با استناد به سنت و روای رسول اکرم(صلی الله علیه و آله) و روای امیر مؤمنان علی بن ابیطالب(علیه السلام) و... بر ضرورت تشکیل حکومت اسلامی در عصر غیبت تأکید کرده و می‌فرماید: «اکنون که دوران غیبت امام(علیه السلام) پیش آمده و بناست احکام حکومتی اسلام باقی بماند و استمرار پیدا کند و هرج و مرج روا نیست، تشکیل حکومت لازم می‌آید. عقل هم

به ما حکم می‌کند که تشکیلات لازم است... اکنون که شخص معینی از طرف خدای تبارک و تعالی برای احراز امر حکومت در دوره‌ی غیبت تعیین نشده است، تکلیف چیست؟ آیا باید اسلام را رها کنید؟ دیگر اسلام نمی‌خواهیم؟ اسلام فقط برای دویست سال بود؟... یا این که حکومت لازم است، و اگر خدا شخص معینی را برای حکومت در دوره‌ی غیبت تعیین نکرده است، لکن آن خاصیت حکومتی را که از صدر اسلام تا زمان حضرت صاحب الزمان (عجل الله تعالی) موجود بود برای بعد از غیبت هم قرار داده است. این خاصیت که عبارت از علم به قانون و عدالت باشد در عده‌ی بیشماری از فقهای عصر ما موجود است. اگر با هم اجتماع کنند، می‌توانند حکومت عدل عمومی در عالم تشکیل دهند. اگر فرد لایقی که دارای این خصلت باشد به پا خاست و تشکیل حکومت داد، همان ولایت را که حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در امر اداره‌ی جامعه داشت دارا می‌باشد، و بر همه‌ی مردم لازم است که از او اطاعت کنند» [۳]

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در کتاب البیع می‌فرماید: «همان دلایلی که لزوم امامت را پس از نبوت اثبات می‌کند، عیناً لزوم حکومت در دوران غیبت حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی) را در بر دارد... آیا می‌توان تصور کرد که آفریدگار حکیم، امت اسلامی را به حال خود رها کرده و تکلیفی برای آنان معین نکرده باشد؟ و آیا خردمندان است که بگوئیم خداوند حکیم به هرج و مرج میان مسلمین و پریشانی احوال آنان رضا داده است؟ و آیا چنین گمانی به شارع مقدس رواست که بگوئیم حکمی قاطع جهت رفع نیازهای اساسی بندگان خدا تشریح نکرده است تا حجت بر آنان تمام شده باشد؟» [۴]

آری، لزوم حکومت به منظور بسط عدالت و تعلیم و تربیت و حفظ نظام جامعه و رفع ظلم و حراست مرزهای کشور و جلوگیری از تجاوز بیگانگان، از بدیهی‌ترین امور و واضحات عقل است، بی آن که بین زمان حضور و غیبت امام و این کشور و آن کشور فرقی باشد.

آیت الله العظمی بروجردی به طور منظم و منطقی بر اثبات ولایت فقیه استدلال عقلی کرده و در بین کلمات خویش صراحتاً از نصب فقیه برای سرپرستی جامعه‌ی اسلامی سخن گفته است. ایشان، در باره‌ی اثبات ولایت فقیه و بیان ضوابط کلی و شئون و حدود ولایت می‌فرمایند:

اولاً: در جامعه اموری وجود دارد که مربوط به فرد خاصی نیست بلکه از امور عمومی اجتماعی است که حفظ نظام جامعه بدان وابسته است، نظیر قضاوت، سرپرستی اموال غایب و ناتوان و مجهول‌المالک، و حفظ نظام داخلی جامعه و پاسداری از مرزها و دستور جهاد و دفاع هنگام هجوم دشمنان و مشابه آن که با سیاست مُدُن مرتبط است. این امور از مواردی نیست که هر شخصی مستقلاً بتواند عهده‌دار آن گردد، بلکه از وظایف سرپرست جامعه و آن کسی است که زمام امور اجتماعی مردم به دست اوست.

ثانیا: برای کسی که قوانین اسلام و ضوابط آن را بررسی کند، تردیدی باقی نمی ماند که اسلام دین سیاسی، اجتماعی است و احکام آن به اعمال عبادی شرعی محض که هدف آن، تکامل فرد و تأمین سعادت اخروی است منحصر نیست، بلکه اکثر احکام آن مربوط به امور سیاسی و تنظیم اجتماع و تأمین سعادت دنیای مردم است. مانند احکام معاملات و سیاست و جزایات از قبیل حدود و قصاص و دیات و احکام قضایی، و مالیاتی نظیر خمس و زکات که حفظ دولت اسلام متوقف بر آن است. به همین خاطر علمای خاصه و عامه اتفاق نظر دارند که در محیط اسلام وجود سیاستمدار و رهبری که امور مسلمانان را اداره کند ضروری است بلکه از ضروریات اسلام است. هرچند در خصوصیات و شرایط او و چگونگی تعیین او از سوی رسول الله (صلی الله علیه و آله) یا با انتخاب عمومی، اختلاف نظر دارند.

ثالثاً: بی تردید سیاست بلاد و تأمین جهات اجتماعی در دین اسلام جدای از جهات روحانی و شئون مربوط به تبلیغ احکام و ارشاد مسلمانان نیست، بلکه از همان صدر اسلام سیاست با دیانت در هم آمیخته و سیاست از شئون دیانت محسوب می شده است. رسول الله (صلی الله علیه و آله) شخصاً به تدبیر امور مسلمانان می پرداخت و امور آنان را سیاست‌گزاری می کرد و مسلمانان برای حل و فصل خصومت‌های خویش به وی مراجعه می کردند. پس از آن حضرت نیز سیره‌ی خلفای راشدین و غیر راشدین و امیر المؤمنین (علیه السلام) به همین منوال بود. آن حضرت پس از تصدی ظاهری خلافت، امور مسلمانان را تدبیر می کرد و برای ولایات، قاضی و حاکم منصوب می فرمود. [۵]

این است مبانی عقلی و شرعی حکومت دینی. حال ممکن است سؤالاتی در این رابطه پیش آید که به آن‌ها می پردازیم.

سؤال: با توجه به این که انسانی نیاز به ولی دارد که خودش به خودی خود نتواند آموزش را مدیریت کند و به اصطلاح صغیر یا سفیه باشد، این سؤال پیش می آید که مگر مسلمانان صغیر یا سفیه اند که نیاز به ولی دارند؟

جواب: نیاز به ولی دو جنبه دارد. یکی از جنبه‌ی صغارت و یا دیوانگی و یکی هم از جنبه‌ی فرزاندگی. یعنی هم پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه (ع) ولی و سرپرست نیاز دارند که سرپرست آن‌ها خدا است، و هم در همین راستا مؤمنین نیازمند ولی و سرپرست هستند و هم انسان‌هایی مثل کودکان و دیوانگان - از آن جهت که نمی‌توانند امور معمولی زندگی خود را مدیریت کنند - نیاز به ولی و سرپرست دارند. منتها دیوانگان و کودکان از جنبه‌ای دیگر نیازمند سرپرست هستند و این دو با هم تفاوت دارد.

«ولی» مؤمنین مثل پیامبر و امامان (ع)، وقتی دستوری را از طرف خداوند به مؤمنین می‌دهند، انجام آن دستور برای خودشان هم واجب است - چون در واقع حکم خدا را اظهار می‌دارند - اما سرپرست و «ولی» کودکان و سفیهان اگر دستوری بدهد برای خودش واجب نیست. و لذا گفته می‌شود «ولایت

فقيه از نوع ولايت بر فرزندگان است و نه ولايت بر ديوانگان». و به همين جهت هم حكم فقيه بر خودش هم واجب است چون در راستاي اعمال ولايت الهي است و منجر به قرب انسان به حضرت پروردگار مي‌شود.

سؤال: اگر تنها راه نجات انسان‌ها اجراي حكم خدا در امور اجتماعي و فردي آنهاست، چرا پس از سال‌ها اجراي برنامه ولايت فقيه هنوز مشكلات زيادي در جامعه باقي است؟

جواب: اولاً؛ غفلت نكنيم كه مسئله ولايت فقيه، مثل مسئله روزه گرفتن است كه بايد همواره تلاش كنيم كه روزه‌ي ما به آن روزه‌ي واقعي كه دين دستور داده است نزديك شود، و اين طور نيست كه اگر امسال نتوانستيم آن‌گونه كه دين فرموده روزه بگيريم و به واقع تمام اعضائمان، اعم از چشم و گوش و قلبمان روزه نبود، تصميم بگيريم سال ديگر روزه نگيريم، بلكه تلاش مي‌كنيم سال ديگر روزه‌ي بگيريم كه به مقصد و هدف نزديك‌تر باشد. مسئله حاكميت حكم خدا از طريق ولي فقيه براي نجات جامعه نيز همين طور است كه بايد همواره تلاش كنيم حكم خدا از طريق ولايت فقيه در امور جامعه حاكم شود تا آرام‌آرام به آن نتيجي كه بايد برسيم دست پيدا كنيم. در همين راستا خداوند مي‌فرمايد: «...بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَأَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ. وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ» [۶] پيامبر حق را براي مردم آورده؛ اما بيشتريشان از حق كراهت دارند ولي اگر حق از هوس‌هاي آن‌ها پيروي كند، آسمان‌ها و زمين و همهي كساني كه در آن‌ها هستند تباه ميشوند. پس ملاحظه مي‌كنيد دين به جهت حقانيتي كه دارد خداوند آن را براي مردم آورد، حتي اگر در ابتدا مردم نسبت به آن كراهت داشته باشند ولي چون مطابق فطرت انسان‌ها است پس از مدتي از درون جانشان آن را مي‌پذيرند.

ثانياً؛ اگر از حاكميت حكم خدا از طريق ولي فقيه دست برداريم، آيا راه ديگري براي اداره امور اجتماعي بشر داريم؟ آيا بقيه‌ي كشورهاي دنيا به جهت همين فاصله گرفتن از حكم خدا نبوده است كه گرفتار اين همه مشكلات غيرقابل علاج شده‌اند و مگر نه اين است كه گرفتاري‌هاي مسلمانان هم امروزه به جهت تأثيرپذيري از همان فرهنگ‌هاي برپده از حكم خدا به وجود آمده است؟

سؤال: اگر چند فقيه همگي مدعي امر ولايت فقيه بودند، چه بايد كرد؟

جواب: همچنان كه در سخن آيت‌الله بروجردي «رحمة الله عليه» ملاحظه فرموديد ولايت بر جامعه از نوع ولايت بر امور جسبيه يعني امور بي‌سرپرست است، و بدین لحاظ ولايت بر جامعه براي فقيه، واجب كفائي است و بر اين اساس اگر فقيهي كه توانايي امر مديريت جامعه را داشته باشد، كار را به عهده گرفت، وظيفه از بقيه فقه ساقط مي‌شود و نه تنها وظيفه از آن‌ها ساقط مي‌شود بلكه بر همهي آحاد جامعه و از جمله فقيهان واجب است تا زماني كه فقيه حاكم بر اساس حكم خدا حكم

می‌کند، از او تبعیت کنند. مضافاً این‌که در حال حاضر با وجود مجلس خبرگان که از فقهای تشکیل شده که فقیه اَلم و توانا بر امر حکومت را می‌شناسند، دیگر چنین فرضی واقع نمی‌شود زیرا این علمای مجلس خبرگان هستند که مشخص می‌کنند چه کسی شایستگی لازم را در امر ولایت بر جامعه‌ی مسلمین دارد.

سؤال: اگر ولایت فقیه یک مسئله‌ی دینی است و در زمان غیبت باید محقق شود، چرا بین خودِ علماء اسلام در مورد آن اختلاف هست؟

جواب: در بین علماء اسلام در بود و نبود اصل ولایت فقیه در زمان غیبتِ ولیِّ عصر (عجل الله تعالی) اختلاف نیست. تفاوت در استناد آن‌ها به ادلّه‌ی حاکمیت فقیه است. بعضی به اعتبار این‌که حکم جامعه، حکم امور بی‌سرپرست و حسبیه است، لازم می‌دانند فقیه به عنوان نماینده‌ی اسلام، امور جامعه را به دست گیرد. و بعضی می‌فرمایند: همین‌که خداوند فرموده است: «فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ»؛ پس باید حکم خدا همواره در جامعه حاکم باشد و در راستای این ولایت، پیامبر و ائمه (ع) ولایت خدا را اعمال می‌کنند و خودِ امامان (ع) در زمان غیبت، فقیه را برای اعمال ولایت خدا نصب کرده‌اند.

البته از این نکته نباید غفلت کرد که بعضاً در طول تاریخ در کلمات علماء دین، «ولایت» به معنای اجرایی امور جامعه به کار رفته، مثل اعمالی که والی یک شهر انجام می‌دهد و لذا وقتی با توجه به این امر می‌فرمایند: درست نیست فقیه، ولایت داشته باشد، منظور آن‌ها این است که نباید فقیه در جایگاه والی شهر قرار گیرد. ولی هیچ عالم اسلامی در این‌که باید حکم فقیه در جامعه‌ی اسلامی نافذ باشد تردید ندارد. [۷]

سؤال: آیا ولایت فقیه، مطلق است یا نسبی؟

جواب: از آن‌جایی که فقیه؛ حکم خدا و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را اظهار می‌دارد و نه نظر خود را، ولایت فقیه مطلق است. و بر همین مبناست که مخالفت با حکم ولیِّ فقیه، مخالفت با حکم خدا و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است. و امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» می‌فرمایند: همه‌ی اختیاراتی که برای امام معصوم (علیه السلام) به عنوان ولیِّ امر جامعه‌ی اسلامی ثابت است برای فقیه نیز باید ثابت باشد و ولیِّ فقیه از این نظر هیچ حد و حصری ندارد مگر آن‌که دلیلی اقامه شود که برخی از اختیارات امام معصوم به ولیِّ فقیه داده نشده است. در ضمن، ایشان می‌فرمودند «ولایت فقیه همان ولایت رسول الله (صلی الله علیه و آله) است.» ولایت مطلقه‌ی فقیه به این معنا که فقیه هر کاری دلش خواست انجام دهد و هر حکمی دلش خواست بکند و اختیار مطلق دارد و هیچ مسئولیتی متوجه او نیست واقعیت ندارد و از بهی مطلقه در ولایت مطلقه‌ی فقیه در مقابل ولایت محدودی است که فقها در زمان طاغوت داشتند.

نکته‌ی دومی که ولایت مطلقه‌ی فقیه بدان اشاره دارد این است که فقیه هنگامی که در رأس حکومت قرار می‌گیرد هر آنچه از اختیارات و حقوقی که برای اداره‌ی حکومت، لازم و ضروری است برای او وجود دارد و از این نظر نمی‌توان هیچ تفاوتی بین او و امام معصوم (علیه السلام) قائل شد؛ یعنی بگوییم یک‌سری از حقوق و اختیارات علیرغم آن‌که برای اداره‌ی یک حکومت لازم و ضروری است مع‌هذا اختصاص به امام معصوم (علیه السلام) دارد و فقط اگر شخص امام معصوم در رأس حکومت باشد می‌تواند از آن‌ها استفاده کند اما فقیه نمی‌تواند و حق ندارد از این حقوق و اختیارات استفاده کند. بدیهی است که این سخن قابل قبول نیست چرا که اگر فرض می‌کنید این حقوق و اختیارات از جمله حقوق و اختیاراتی هستند که برای اداره‌ی یک حکومت لازمند و نبود آن‌ها موجب خلل در اداره‌ی امور می‌شود و حاکم بدون آن‌ها نمی‌تواند به وظیفه‌ی خود که همان اداره‌ی امور جامعه است عمل نماید، بنابراین عقلاً به هیچ‌وجه نمی‌توان در این زمینه تفاوتی بین امام معصوم و ولی فقیه قائل شد و هرگونه ایجاد محدودیت برای فقیه در زمینه‌ی این قبیل حقوق و اختیارات، مساوی با از دست رفتن مصالح عمومی و تقویت منافع جامعه‌ی اسلامی است. بنابراین لازم است فقیه نیز به مانند امام معصوم (علیه السلام) از مطلق این حقوق و اختیارات برخوردار باشد که این مسأله هیچ ربطی به حکومت فاشیستی ندارد و موجب توتالیتر شدن ماهیت حاکمیت نمی‌شود بلکه این امر عقلی مسلم و بسیار واضحی است که در حکومت‌های دیگر نیز پذیرفته شده و وجود دارد.

مطلب دیگری که ولایت مطلقه‌ی فقیه به آن اشاره دارد در رابطه با این سؤال است که آیا دامنه‌ی تصرف و اختیارات ولی فقیه، تنها منحصر به حدّ ضرورت و ناچاری است یا اگر مسأله به این حد هم نرسیده باشد ولی رجحان عقلی و عقلایی در میان باشد فقیه مجاز به تصرف است؟ ذکر یک مثال برای روشن شدن مطلب مناسب است: فرض کنید وضعیت ترافیک شهر دچار مشکل جدی است و به علت کمبود خیابان و یا کم عرض بودن آن، مردم و ماشین‌ها ساعت‌های متوالی در ترافیک معطل می‌مانند و خلاصه، وضعیت خیابان‌های فعلی پاسخگویی نیاز جامعه نیست و به تشخیص کارشناسان امین و خیره، احداث یک یا چند بزرگراه لازم و حتمی است. یا وضعیت آلودگی هوای شهر در حدی است که متخصصان و پزشکان در مورد آن به مردم و حکومت هشدارهای پی‌در پی و جدی می‌دهند و راه حل پیشنهادی آنان نیز ایجاد فضای سبز و احداث پارک است. در این‌گونه موارد هیچ شکی نیست که ولی فقیه می‌تواند با استفاده از اختیارات حکومتی خود حتی اگر صاحبان املاکی که این بزرگراه و پارک در آن ساخته می‌شود راضی نباشند با پرداخت قیمت عادلانه و جبران خسارت‌های آنان، دستور به احداث خیابان و پارک بدهد و مصلحت اجتماعی را تأمین کند.

اکنون با این توضیحات روشن می‌شود ولایت فقیه و ولایت مطلقه‌ی فقیه به معنای آن نیست که فقیه بدون در نظر گرفتن هیچ مبنا و ملاکی، تنها و تنها بر اساس سلیقه و نظر شخصی خود عمل می‌کند و هر چه دلش خواست انجام می‌دهد و هوس و امیال شخصی اوست که حکومت می‌

کند. بلکه ولی فقیه، مجری احکام اسلامی است و اصلاً مبنای مشروعیت و دلیلی که ولایت او را اثبات می کند عبارت از اجرای احکام شرع مقدس اسلام و تأمین مصالح جامعه اسلامی در پرتو اجرای آن احکام است؛ بنابراین بدیهی است که مبنای تصمیم ها و انتخاب و عزل و نصب و کلیه کارهای فقیه، احکام اسلام و تأمین مصالح جامعه اسلامی و رضایت خدای متعال است و باید این چنین باشد و اگر ولی فقیه از این مبنا عدول کند خود به خود صلاحیتش را از دست خواهد داد و ولایت او از بین خواهد رفت و هیچ یک از تصمیم ها و نظرات او مطاع نخواهد بود. بر این اساس، به یک تعبیر می توانیم بگوییم که ولایت فقیه در واقع ولایت قانون است؛ چون فقیه ملزم و مکلف است در محدوده قوانین اسلام عمل کند و حق تخطی از این محدوده را ندارد، همان گونه که شخص پیامبر و امامان معصوم نیز چنین هستند. بنابراین به جای تعبیر ولایت فقیه می توانیم تعبیر "حکومت قانون" را به کار بریم البته با توجه به این که منظور از قانون در اینجا قانون اسلام است.

سؤال: در خصوص نظارت مجلس خبرگان اشکالی تحت عنوان دور مطرح است. اشکال این است که رهبری، فقهای شورای نگهبان را نصب می کنند، و فقهای شورای نگهبان صلاحیت اعضای مجلس خبرگان را بررسی و تأیید می کنند و مجلس خبرگان شخص رهبر را گزینش می کنند. پس به این ترتیب رهبر در صدر و ذیل این سلسله، قرار می گیرد و اینجا دور فلسفی یعنی توقف شئ بر نفس خود پیش می آید. به این دلیل که صلاحیت فقهای خبرگان توسط فقهای شورای نگهبان تأیید می شود و فقهای شورای نگهبان کسانی هستند که توسط رهبر منصوب شده اند.

جواب: این حالت، دور محسوب نمی شود و تالی فاسد دور را به همراه ندارد، چون وظیفه شورای نگهبان در حد تأیید اجتهاد و عدم سوء پیشینه کاندیداهای نمایندگی مجلس خبرگان است و همهی افرادی که در حد اجتهاد هستند می توانند خود را کاندیدا کنند و مردم به هر کدام که صلاح دیدند رأی می دهند. در حالی که وقتی دور پیش می آید که شورای نگهبان عده ای را به عنوان مجلس خبرگان انتخاب کند - بدون امکان کاندید شدن مجتهدین- و بعد هم همان افراد، مجلس خبرگان را تشکیل دهند- بدون انتخاب مردم- .

این بود آنچه بعد از بحث از جایگاه نظری نبوت و امامت تحت عنوان مبانی حکومت دینی و ولایت فقیه می توان مد نظر قرار داد، زیرا ما معتقدیم ولایت فقیه ادامه ای امامت در زمان غیبت امام عصر (عجل الله تعالی) تا ظهور و حکومت امام عصر است.

«والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته»

[۱] - بحار الأنوار ، ج ۵۲ ، ص ۵۱.

[۲] - در راستای پرورش انسانی که حکم خدا را در جامعه جاری کند در مورد رسول خدا، حضرت علی(علیه السلام) در خطبه‌ی ۱۹۳ می‌فرماید: «...وَلَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهِ (صلی الله علیه و آله) مِنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيماً أَعْظَمَ مَلَكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ يَسْلُكُ بِهِ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ وَ مَحَاسِنِ اخْلَاقِ الْعَالَمِ، لِيَلْهُ وَ نَهَارَهُ» از همان لحظه‌ای که پیامبر(صلی الله علیه و آله) را از شیر گرفتند، خداوند بزرگ‌ترین فرشته‌ی خود را مأمور تربیت پیامبر کرد تا شب و روز، او را به راه‌های بزرگواری و راستی و اخلاق نیکو راهنمایی کند.

[۳] - به کتاب ولایت فقیه(حکومت اسلامی)، امام خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۳، ص ۳۹-۴۰ رجوع شود.

[۴] - به کتاب البیع، امام خمینی، مؤسسه اسماعیلیان، ج ۲، ص ۴۶۱-۴۶۲ رجوع شود.

[۵] - به کتاب البدر الزاهر فی صلوة الجمعة و المسافر، حسینعلی منتظری، (تقریر لما افاده آیت الله العظمی حاج آقا حسین بروجردي طباطبائي)، ص ۵۲-۵۷ رجوع شود.

[۶] - سوره‌ی مؤمنون، آیات ۷۰ و ۷۱.

[۷] - شیخ انصاری می‌فرماید: «کسی که در ولایت فقیه تردید کند، طعم فقه را نچشیده و رمز کلمات ائمه معصومین را نفهمیده است» (جواهر الکلام ج ۲۱ / ۳۹۵ - ۳۹۷). و آیت‌الله خویی می‌فرماید: به دو دلیل، فقیه جامع شرایط در عصر غیبت می‌تواند مجری احکام انتظامی اسلامی باشد: اولاً، اجرای احکام انتظامی اسلامی در راستای مصلحت عمومی تشریح گردیده و برای حفظ نظم است تا جلوی فساد گرفته شود و ظلم و ستم، تجاوز و تعدی، فحشا و فجور و هرگونه تبهکاری و سرکشی در جامعه ریشه‌کن شود و این نمی‌تواند مخصوص یک برهه بوده باشد؛ ثانیاً، از نظر فنی و قواعد علم اصول، دلایل احکام انتظامی اسلام اطلاق دارد - اطلاق آزمائی و احوالی - و نمی‌توان آن را بیجهت، مقید به زمان یا حالت خاصی دانست و همین اطلاق، چنین اقتضا دارد تا در امتداد زمان همواره ادامه داشته باشد و اجرا گردد. و اجرای احکام انتظامی اسلام بر عهده کسی است که شایستگی اِعمالِ نظر و حکم کردن را دارا باشد. یعنی صدور حکم در عصر غیبت شایسته فقهای جامع شرایط. (بنگرید به: مبانی تکملة المنهاج، ج ۱، ص ۲۲۶-۲۲۴). ایشان همچنین در باب «حسبه» از کتاب اجتهاد و تقلید می‌فرماید: «إِنَّ هُنَاكَ أُمُورًا لَا بَدَّ أَنْ تَتَحَقَّقَ خَارِجًا، الْمَعْبَرُ عَنْهَا بِالْأُمُورِ الْحَسْبِيَّةِ، وَالْقَدْرُ الْمُتَيَقَّنُ هُوَ قِيَامُ الْفَقِيهِ بِهَا.» (بنگرید به علی غروی، کتاب التنقیح - اجتهاد و تقلید، ص ۴۲۵-۴۱۹). قدر متیقن از مکلفان به اینگونه واجبات - که اهمال و فروگزاری آن در هر زمان، شرعا و عقلاً روا نباشد - فقهای عادل و جامع

شرایط میباشند.